

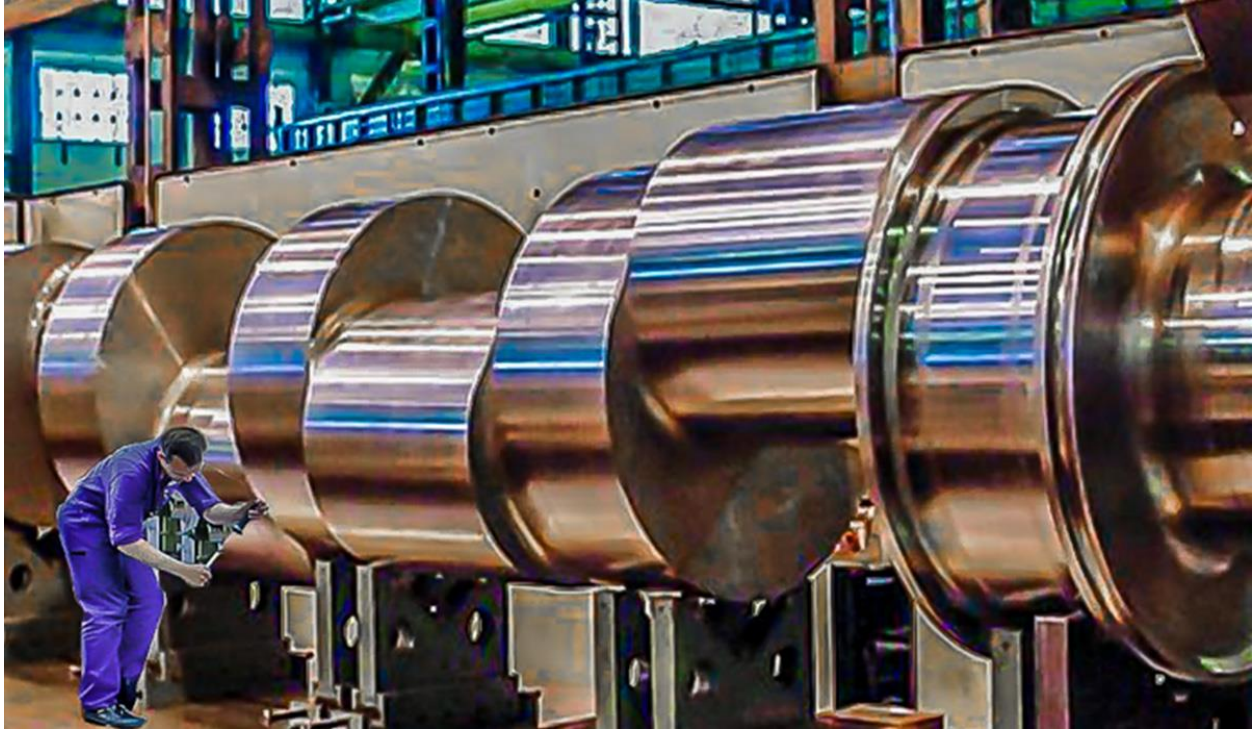


نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواریگی نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

سهمی در بازنمایی «قطعه‌ی ماشین‌ها» در گروندریسه

علی رها



اسفند ۱۴۰۱

مقدمه

گروندریسه، نه **کاپیتال** است و نه «نخستین پیش‌نویس» آن، اما از جهاتی، افق بی‌کران آن حتی از **کاپیتال** نیز فراتر می‌رود. چنان‌چه آن را در پرتو دستاوردها و نوآوری‌های **کاپیتال** بررسی کنیم، بی‌تردید کاستی‌های بسیاری در آن خواهیم یافت — چه در رابطه با مفهوم بدیع کار دوگانه (کار مجرد و کار مشخص)، چه در ارتباط با شکل ارزشی و خصلت بتواری کالا، ترکیب ارگانیک سرمایه، و الخ. با این وجود، **گروندریسه** نقطه‌ی عطفی در شکوفایی و فرایند تکوین نظری مارکس است که ماحصل قریب به یک دهه پژوهش است، که به قول مارکس «به شکل تک‌نویسی برای پالایش افکارم در دوره‌های بسیار متفاوتی نگاشته شده‌اند.» اگر **کاپیتال** ثمره‌ی بیش از ۲۰ سال (۱۸۶۱-۱۸۸۳) تلاش پیگیرانه‌ای است که سرانجام ناتمام ماند، **گروندریسه** معرف انفجار خودانگیختگی ذهنی خلاق است که ۸۰۰ صفحه را بدون انقطاع در ظرف ۶ ماه به قلم کشید. درست است که به قول مارکس این یک «پیش‌نویس خام» [rohentwurf] است، اما به‌هیچ‌وجه آن‌گونه که برخی استدلال می‌کنند، نمودار «اندیشه‌ورزی بی‌میانجی» یا «بی‌واسطگی حس و اندیشه» نیست.

جدیت و وسواسی که مارکس در بازنگری، تجدیدنظر، ویرایش و تدقیق دایمی آثار خود داشت، بر کسی پوشیده نیست. همان‌گونه که خود مارکس در نامه‌ای به فردیناند لاسال دلایل تاخیر در انتشار را بیان می‌کند (۲۸ آوریل ۱۸۶۲)، گذشته از مشکلات معیشتی و بیماری، «باید این خصلت به‌خصوص را اضافه کرد که من در هر چیز که نوشته باشم و یک ماهی به آن نگاه نکرده باشم، اشکال پیدا می‌کنم، به طوری که مجبورم آن را کاملاً بازنویسی کنم.» (مجموعه آثار، ۴۱:۳۵۵) [۱] اما **گروندریسه** دست‌نوشته‌ای ناتمام و ویرایش‌نشده‌ای بود که با چنین شکلی آماده‌ی انتشار نبود. هم از این‌روست که بسیاری آن را «کارگاه فکری» مارکس نامیده‌اند.

در عین حال، پروژه‌ی بسیار عظیمی که مارکس در زمان نگارش **گروندریسه** پیش‌رو داشت، شامل ابعاد گسترده‌ای است که «سرمایه» صرفاً یک بخش از مباحث ۶ گانه‌ی آن را تشکیل می‌داد. [۲] بنابراین، ضروری است **گروندریسه** را به طور مستقل — در خود و برای خود — واکاوی کرد. تا آن‌جا که به مساله‌ی ماشین‌آلات مربوط می‌شود، لازم به یادآوری است که مارکس حتی در زمان نگارش **کاپیتال**، کماکان، اگر نه از جنبه‌ی مفهومی، دست‌کم از لحاظ تجربی و کارکرد بالفعل ماشین در فرایند بلافصل تولید و تاریخ فناوری، نیازمند

کندوکاو بیش تر بود. همانطور که او در نامه به انگلس (۲۶ ژانویه ۱۸۶۳) تصریح می کند: «درباره‌ی قسمتی از کتاب که به ماشین آلات می پردازد تردیدهای بسیاری دارم. من تاکنون قادر به فهم این موضوع نشده‌ام که ماشین خودکار چگونه ریسندگی را تغییر داد، یا به عبارت دیگر، از آن جا که از نیروی بخار پیش از آن استفاده می شد، چگونه ریسنده — بهرغم نیروی بخار — می بایست با نیروی محرکه‌ی خودش دخالت کند.» (آثار، ۴۱:۴۴۶)

مارکس از آغاز پژوهش‌هایش در باره‌ی نقد اقتصاد سیاسی، توجه ویژه‌ای به ماشین و فناوری داشت. دفترهای تاریخ فناوری مارکس به چند دوره‌ی مختلف تقسیم می شوند؛ ابتدا، ۱۸۴۵، و سپس ۱۸۵۱ و اوایل دهه‌ی ۱۸۶۰. برای نخستین بار، دیوید ریازانوف، بنیانگذار موسسه‌ی مارکس — انگلس، در سال ۱۹۲۵ از وجود دفترهای یادداشت مارکس درباره‌ی تاریخ فناوری پرده برداری کرد. او پس از ارائه‌ی نمایه‌ی نسبتاً کاملی از آثار نویسندگانی که مارکس گزیده برداری کرده بود، ادعا می کند که این دفترها در طرح مجموعه‌ی آثار مارکس و انگلس (مگای ۱) جایگاهی ندارند. البته، دفترهای یادداشت مارکس تا سال ۱۹۸۲ روی انتشار به خود ندیدند. در این سال رونوشت بخش‌هایی از آن‌ها در دو اثر متفاوت در آلمان منتشر شدند. [۳] کل این دفترها اکنون در «موسسه‌ی بین‌المللی تاریخ اجتماعی» قابل دسترسی‌اند.

فصل پانزدهم جلد اول **کاپیتال** — «ماشین آلات و صنعت بزرگ» — بالغ بر ۱۵۰ صفحه، بلندترین فصل کتاب است که به خودی خود می تواند یک کتاب کامل باشد. مطالعه‌ی دقیق و مقایسه‌ی آن با قطعه‌ی بسیار کوتاه **گروندریسه** درباره‌ی ماشین نشانگر راه طولانی و دشواری است که مارکس در فاصله‌ی نگارش آن دو اثر پیموده است. مسأله بر سر کمیت مبحث مطروحه نیست بلکه بر سر خودانکشافی مارکس، تکامل و تدقیق مفهوم ماشین و به‌ویژه تأثیرش بر نیروی کار است. خود مارکس تأکید می کرد که این فصل و نیز فصل «روزانه‌ی کار»، مباحث مهم و قابل فهمی هستند که باید در جلسات کارگری مورد توجه خاص قرار گیرند. [۴]

مارکس هیچ‌گاه ماشین آلات و فناوری را «در خود» و «برای خود» مورد سنجش قرار نمی دهد. آن چه نزد او در درجه‌ی نخست حائز اهمیت است، تأثیر ماشین بر کارگر و ارتباط با آن در فرایند کار است. با این حال، فناوری به خودی خود شاخصی اصلی در تبیین روابط اجتماعی تولید نیست. «آنچه صورت‌بندی‌های گوناگون اقتصادی را از یک‌دیگر تفکیک می کند، شیوه‌ای است که در هر مورد کار اضافی را از تولیدکنندگان بلافصل

اخذ می‌کند.» (**کاپیتال**، ۱:۳۲۵) از اینرو، تاکید می‌کند که «شیوه‌ی کاربست ماشین در جامعه‌ی کمونیستی کاملاً با جامعه‌ی بورژوازی متفاوت خواهد بود.» (همان‌جا، ص. ۵۱۵) بنابراین، «به خاطر مجهز کردن سرمایه علیه قیام طبقه‌ی کارگر، می‌توان کل تاریخ اختراعات را از سال ۱۸۳۰ به بعد نگاشت.» (همان‌جا، ص. ۵۶۳) با این وجود، مارکس بر این باور است که اثر کاملی که به «تاریخ انتقادی فناوری» بپردازد، «هنوز موجود نیست.» (همان‌جا، ص. ۴۹۶)

نمی‌توان بر پژوهش‌های مارکس درباره‌ی ماشین‌آلات و فناوری‌پایانی تصور کرد. همان‌گونه که او در نامه‌ای به انگلس (۲۸ ژانویه ۱۸۶۳) بازگو می‌کند: «در حال افزودن مطالبی به بخش ماشین‌آلات هستم. مسائل عجیب و غریبی وجود دارند که در ابتدا به آن‌ها نپرداختم. برای روشن شدن این موارد، تمام دفترهایم (گزیده‌ها) را درباره‌ی فناوری بازخوانی کرده‌ام و همچنین در یک دوره‌ی عملی (صرفاً تجربی) برای کارگران حضور دارم که پروفیسور ویلیس (در خیابان جرمین، موسسه‌ی زمین‌شناسی، همان‌جا که هاگسلی هم درس می‌داد) برگزار کرده. علم مکانیک برای من تقریباً همان معضلات زبان را ایجاد می‌کند. قوانین ریاضی را درک می‌کنم، اما ساده‌ترین واقعیت فنی که نیازمند دانش بصری است، از پیچیده‌ترین ترکیب‌ها برایم دشوارتر است.» (مجموعه آثار، ۴۱:۴۴۸)

گذری اجمالی به تاریخ کشف و انتشار گروندریسه

دانسته نیست که انگلس به‌عنوان «وارث» آرشیوهای عظیم مارکس، از وجود **دست‌نوشته‌های ۵۱-۱۸۵۷** باخبر بوده است. خود مارکس در سراسر **کاپیتال** هیچ اشاره‌ای به آن‌ها نکرده است. (سرنوشت اسف‌بار آرشیوهای مارکس جای خود دارد و در چارچوب نوشته‌ی حاضر نمی‌گنجد). مقدمه‌ی **گروندریسه** برای اولین بار توسط کائوتسکی در ۱۹۰۳ در نشریه‌ی **نویه تسایت** منتشر و سپس به زبان‌های مختلف ترجمه شد.

دیوید ریازانوف مجموعه‌ی دست‌نوشته‌ها را در ۱۹۲۳ کشف کرد. او در آن زمان مسئول «مؤسسه‌ی مارکس-انگلس» بود. بنا به گزارش ریازانوف به «آکادمی سوسیالیستی مسکو»، مارکس برای این دست‌نوشته‌ها عنوان خاصی انتخاب نکرده بود. ریازانوف به سلیقه‌ی خود عنوان «نخستین پیش‌نویس **کاپیتال**» را برای آن‌ها برگزید. نخستین شخصی که عنوان **گروندریسه** را انتخاب کرد، همکار ریازانوف،

پاول ولر بود که در ۱۹۲۷ دست‌اندر کار گردآوری و تنظیم «دست‌نوشته‌های مقدماتی **کاپیتال**» بود. اما خود مارکس در ۲۲ فوریه ۱۸۵۸، در نامه‌ای به لاسال، برای نخستین بار، طرح کلی اثرش را «نقد مقولات اقتصادی» می‌نامد.

کل **گروندریسه** برای بار نخست در ۱۹۳۹ در مسکو منتشر شد و ۱۴ سال بعد، در ۱۹۵۳ در آلمان نیز به چاپ رسید. در اواخر سال‌های ۱۹۴۰ تا اواسط دهه‌ی ۱۹۵۰، که با انقلاب چین و استقلال هندوستان مصادف بود، بخش مهمی از **گروندریسه** زیر عنوان «صورت‌بندی‌های اقتصادی پیش‌سرمایه‌داری» به زبان‌های مختلف ترجمه و منتشر و با استقبالی جهانی روبه‌رو شد. برای نخستین بار مسجل شد که مارکس دیدی تک‌راستایی از مسیر حرکت تاریخی جوامع ندارد. این که چرا ویراست **مجموعه آثار** مارکس (MEW) ۶۸-۱۹۵۶ شامل **گروندریسه** نگردید، بسیار تأمل‌برانگیز است. همچنین این که چرا ویراستاران **مجموعه آثار** مارکس به انگلیسی، **گروندریسه** را دوباره کرده و در دو جلد مختلف (۲۸ و ۲۹) منتشر کردند، ابداً قابل فهم نیست.

به هر تقدیر، ترجمه‌ی کامل **گروندریسه** ابتدا در شرق (ژاپن ۱۹۵۸، چین ۱۹۶۲ و شوروی ۱۹۶۸) انجام پذیرفت و سپس در اواخر دهه‌ی ۶۰ و اوایل دهه‌ی ۷۰ میلادی در بسیاری از کشورهای دنیا انتشار یافت. متن حاضر از ترجمه‌ی انگلیسی مارتین نیکولاس (۱۹۷۴) استفاده کرده است و کلیه‌ی ارجاعات به این متن است. آنچه به اصطلاح به «قطعه‌ی ماشین‌ها» **گروندریسه** شهرت یافته است، به ویژه طی دو دهه‌ی گذشته، موضوع بحث و مجادلاتی بوده است که تا همین امروز کماکان ادامه دارد. [۵]

جایگاه «قطعه‌ی ماشین‌ها» در بافتار **گروندریسه**

به باور این نویسنده، تبیین مفهوم «قطعه‌ی ماشین‌ها» با دو معضل مهم روبه‌روست. یکی به برخی از کاستی‌های خود متن مرتبط است، و دیگری به رویکردهایی که این «قطعه» را از بافتار و زمینه‌ی کلی **گروندریسه** منزوی و آن را جداگانه بررسی می‌کنند. تا آن‌جا که به خود متن مربوط می‌شود، مارکس سرفصل‌های گذار از جامعه‌ی سرمایه‌داری به جامعه‌ی پس‌سرمایه‌داری را در همه جا به وضوح تفکیک نکرده است. هنگامی که مارکس در عرصه‌ی مفهومی «فرایند دیالکتیکی شدن» سرمایه را به مثابه‌ی «بیان ایده‌آلی حرکتی واقعی که سرمایه با وساطت آن واجد هستی می‌شود» (ص. ۳۱۰) به تصویر می‌کشد، هم‌هنگام استدلال می‌کند که تداوم رشد این

فرایند تضادمند «بالقوه امکان الغاء آن اضداد را ایجاد می‌کند» (ص. ۴۰۱)، الغایی که از ابتدا «در نطفه» قابل ادراک بود. مارکس تاکید می‌کند که «آن‌چه برای ما از همه چیز مهم‌تر است، روشی است نشانگر نقاطی که پژوهش تاریخی از آن‌جا آغاز می‌شود، یا در جایی که اقتصاد بورژوایی به مثابه‌ی یک شکل صرفاً تاریخی فرایند تولیدی به ورای خود اشارت دارد.» (ص. ۴۶۳) بنابراین، نقد دیالکتیکی شرایط موجود، «هم‌هنگام نشان‌گر سرحدی است که شکل کنونی روابط تولیدی را متوقف می‌کند و نشانه‌های شدن آن را ارایه می‌دهد — آینده را پیش‌بینی می‌کند.» (ص. ۴۶۴) بنابراین وقتی مارکس ابراز می‌کند که «خود سرمایه، سد راه سرمایه است»، و این‌گونه می‌نماید که «شرایط کنونی تولید دست‌اندرکار اضمحلال خود و از این رو، برنشاندن پیش‌نهاده‌های تاریخی یک جامعه‌ی نوین هستند» (ص. ۴۶۱)، برای بسیاری از مارکس‌پژوهان این شبهه را ایجاد کرده است که گویا به نظر مارکس سرمایه خودالغاء‌گر است.

تردید نیست که نزد مارکس روابط سرمایه‌داری «حامل انبوهی از صورت‌بندی‌های متضاد وحدت اجتماعی است که سرشت تضادمندش به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند به واسطه‌ی یک دگر‌دیسی آرام الغاء شود.» (ص. ۱۵۹) یعنی گذار به جامعه‌ی پس‌سرمایه‌داری قطعاً نیازمند یک انقلاب اجتماعی است. از این رو، «چنان‌چه ما در تعارض‌های پنهان درون خود جامعه پیش‌نهاده‌های یک جامعه‌ی بی‌طبقه را نمی‌یافتیم، در آن صورت، هر کوششی برای منفجر کردنش خیال‌پردازانه می‌بود.» (همان) از این رو، پرورش مفهوم رابطه‌ی پرتنش کار با تولید ماشینی هم‌هنگام با «فرآیند شدن» آن رابطه مترادف است که مسیر حرکت تضادمند و امکان دگرگونی و فراروی از آن را آشکار می‌کند.

بنابراین، چنان‌چه «قطعه‌ی ماشین‌ها» را به خودی خود و بدون منظورکردن روش مارکس بررسی کنیم، ناخواسته این شبهه را ایجاد می‌کنیم که گویا با رشد و گسترش فناوری و ماشین‌های خودکار روابط سرمایه‌داری خود را خودبه‌خود منقرض خواهند کرد. اما همان‌طور که اشاره شد، از آن‌جا که در خود متن این نقطه‌ی دگرگونی کیفی و گذار در همه جا به طور مشخص بازنمایی نشده است، برنشاندن «قطعه‌ی ماشین‌ها» بر بستر کل اثر بیش از پیش ضروری می‌شود. لازم به یادآوری است که خود مارکس در **گروندریسه** اذعان می‌کند که «اینجا برای اینکه به طور مشروح به ماشین‌آلات پردازیم محل مناسبی نیست، بلکه صرفاً جنبه‌ی کلی آن» مورد نظر است، یعنی تا آن‌جا که «به مثابه‌ی سرمایه به طور عینی با کارگر مقابله می‌کند.» (ص. ۶۹۵)

شیوهی پرداختن **گروندریسه** به کارخانه و فرایند کار با **کاپیتال** کاملاً متفاوت است. مارکس در **گروندریسه** گذرا به «نبرد کارگر با ماشین» اشاره می‌کند، در حالی که **کاپیتال** بخش اعظمی از فصل «ماشین‌آلات و صنعت بزرگ» را به رویارویی کارگر و ماشین، و جنگ داخلی کار و سرمایه در مقطع تولید اختصاص می‌دهد. با این وصف، «قدرت تجرید» مارکس در **گروندریسه** شگفت‌انگیز است. **گروندریسه** تجسم نفوذ مفهومی مارکس به دقایق فرایند کاری و رابطه‌ی کارگر با «ناکارگر» است، به وجهی که رابطه‌ی کارگر را نه فقط با سرمایه، بلکه با خودِ کارگر به‌عنوان سوژه، و با فعالیت‌اش نمایان می‌سازد. نه فقط رابطه با مواد و ابزار کار رابطه‌ای بیگانه است، بلکه «در واقع خودِ کار زنده در برابر ظرفیت کار زنده به وجهی بیگانه ظاهر می‌شود... از همین روست که در چنین حالتی، محصول نیز در منظر او به‌عنوان ترکیبی از مواد و ابزاری بیگانه، و کاری بیگانه رخ می‌نماید.» (ص. ۴۶۲)

آن‌چه در این فرآیند اتفاق افتاده است، «تثبیت کارِ عینیت‌یافته به‌مثابه ناعینیتِ کارگر است؛ عینیتِ ذهنیتی که معارض کارگر است.» (ص. ۵۱۲) بنابراین، کارگر در جامعه‌ی بورژوازی به‌عنوان «سوبژکتیویته» از جایگاهی بدون عینیت برخوردار است، اما شیئی که در برابر او ایستاده است، معادل باهمستان یا جامعه شده است. «نکته‌ی آخری که در رابطه‌ی کار با سرمایه هنوز باید بدان توجه کرد این است که کار به‌عنوان ارزش مصرفی که در برابر سرمایه ایستاده است، نه این یا آن کار، بلکه **کار ساده و ناب** است؛ کاری انتزاعی که نسبت به ویژگی‌های **معین** آن مطلقاً بی‌اعتناست، اما قادر به هر تعینی است.» (ص. ۲۹۶) این کاری است که نیازی به مهارت و تخصص ندارد و آماده‌ی هر نوع کاری است؛ و «بیش‌تر و بیش‌تر به یک **فعالیت ناب انتزاعی**، به فعالیت ناب مکانیکی و لذا بی‌تفاوت نسبت به هر شکل خاص، به فعالیت صرفاً **مادی**، تبدیل می‌شود.» (ص. ۲۹۷)

گرایش سرمایه در این است که هم کار تولید کند و هم کار ضروری را به حداقل برساند. از این رو هم جمعیت کارگری و هم جمعیت اضافی تولید می‌کند. روند حرکت سرمایه به سوی زائد ساختن نسبی کار انسان است. یعنی برنشاندن کار اضافی به همراه حذف کار ضروری. انکشاف حقیقی سرمایه کار جمعی را با مهارت ترکیب می‌کند، اما به وجهی که کارگر توانایی جسمی خود را از دست می‌دهد. مهارت نه در وجود کارگر، بلکه در ماشین، و به‌طور کل در پیوند علم با پیکره‌ی ماشین‌آلات در درون کارخانه، موجودیت می‌یابد. «روح اجتماعی

کار از یک هستی عینی برخوردار می‌شود که از افراد کارگر منفصل شده است.» (ص. ۵۲۹) این که تولید مادی بر مبنایی نوین برای همگان زمانی اضافی برای سایر فعالیت‌ها باقی خواهد گذاشت، موضوع رازآمیزی نیست. اما «از آن جا که زمان آزاد، زمانی برای رشد آزاد است»، سرمایه زمان آزادی را که کارگر برای جامعه می‌آفریند غصب می‌کند. (ص. ۶۳۴)

بنابراین، حرکت تضادمند سرمایه «از سویی همواره تولید زمان آزاد است، و از سوی دیگر، استحاله‌ی آن به کار اضافی.» (ص. ۷۰۸) در نتیجه، کل زمان فرد را به زمان کار تبدیل می‌کند. فرد را به یک «کارگر» صرف فرومی‌کاهد. «بنابراین، پیشرفته‌ترین ماشین کارگر را به کاری طولانی‌تر از یک وحشی مجبور می‌کند.» (ص. ۷۰۹) در سپهر بی‌کران اندیشه‌ی مارکس، در اجتماع پسا سرمایه‌داری، برابر نهاده‌های زمان کار و زمان آزاد مرتفع می‌شوند. از این رو، هدف نهایی فرآیند تولیدی با نفی جامعه‌ی بورژوازی خود موجود انسانی در رابطه‌اش با جامعه خواهد بود. هر آن چه شکلی ثابت دارد، صرفاً وهله‌ای، وهله‌ای زوال‌یابنده، در حرکت اجتماعی خواهد بود. حتی فرایند مستقیم تولید نیز، وهله‌ای از آن خواهد بود. آنگاه آن بخش از روزانه‌ی کار اجتماعی که ضرورتاً به تولید مادی اختصاص دارد کوتاه و کوتاه‌تر شده و در نتیجه، زمانی که جامعه برای فعالیت آزاد و فکری فرد در اختیار دارد افزایش می‌یابد. از چنین منظری، رساندن روزانه‌ی کار به حداقل مطلق به معنی جامعیت‌بخشی به کار است.

بازخوانی «قطعه‌ی ماشین‌ها»

«زمان آزاد — که هم زمان فراغت و هم زمان فعالیت‌های عالی است — طبیعتاً کسی را که از آن برخوردار است به سوژه‌ای متفاوت تبدیل کرده است... که در مغزش دانش انباشته‌شده‌ی اجتماع زیست می‌کند.»

گروندر یسه، (ص. ۷۱۲)

پس از ملاحظات مقدماتی بالا، اکنون ضروری است به خود متن «قطعه‌ی ماشین‌ها» بازگردیم، اما با دو پیش‌نهاده‌ی بنیادین: یکم، درک مفهوم کار آزاد در جامعه‌ی پسا سرمایه‌داری در نزد مارکس، یا خودکنش‌گری آزادانه و آگاهانه‌ی «نوع انسان» به عنوان بدیل «کارگر» [۷]، و دوم، تفکیک کار «صرفاً مادی» یا کار در فرایند بلا فصل تولید مادی از کار جامع انسانی. این هر دو پیش‌نهاده با ماشین‌آلات، شیوه‌ی کار بست آن‌ها، فناوری و علوم (مکانیکی، شیمیایی، و غیره) ارتباطی مستقیم دارند.

مارکس طرح عام صورت‌بندی‌های اجتماعی را به سه بخش تقسیم می‌کند: یکم، کلیه‌ی صورت‌بندی‌های پیش‌سرمایه‌داری و وابستگی مستقیم فردی (خویشاوندی، خونی، و غیره) به قبیله، به جمع یا همبایی توأم با سلطه‌ی مستقیم بر فرد؛ دوم، روابط اجتماعی سرمایه‌داری، که در آن انقیاد فرد مستقیم نیست بلکه وابسته به شرایطی عینی است که از کنترل افراد خارج است. در این‌جا رابطه‌ی متقابل بین افراد یک «قدرت اجتماعی بیگانه تولید می‌کند» که آفریده‌ی خود آن‌هاست اما خودمختار شده و بر آن‌ها سروری می‌کند: «روح اجتماعی کار برخوردار از یک موجودیت عینی می‌شود که از افراد کارگر منفک است.» (ص. ۵۲۹)؛ سوم، «فردیت آزاد، بر پایه‌ی تکامل همه‌جانبه‌ی افراد.» (ص. ۱۵۸) در روابط اجتماعی سرمایه‌داری، «کار، این یا آن کار [مشخص] نیست، بلکه کار محض و ساده است، کاری تجریدی که نسبت به ویژگی مشخص آن کاملاً بی‌اعتناست.» (ص. ۲۹۶) این یک فعالیت تجریدی محض است، کار «فی‌نفسه»، یک فعالیت مکانیکی محض، بنابراین بی‌اعتنا به شکل خاص آن، «یک فعالیت **صوری** صرف، یا فعالیتی صرفاً **مادی**.» (ص. ۲۹۷)

اما، و این اما بسیار مهم است، مادام که جامعه‌ی بشری هنوز با «پیش‌تاریخ» خود کلنچار می‌رود، و در گیرودار فرایند برساختن چنان آینده‌ای است، یعنی بر مبنای یک جامعه‌ی کاملاً نوین، هنوز به خود واصل نشده و آن انسان جدید ظهور نیافته است، واقعیت وجودی ماشین و نظام ماشینی و کلیت کار دقیقاً همان است که مارکس با درایتی بی‌نظیر از آن بازنمایی کرده است: «کار یک کلیت است — مجتمعی از کارها — که اجزای سازنده‌ی آن با یک‌دیگر بیگانه‌اند، به طوری که تمامیت فرایند، ثمره‌ی **کار** فرد کارگر **نیست**... ترکیب چنین کاری درست به همان میزان از اراده و خردی بیگانه فرمان‌برداری کرده و توسط آن هدایت می‌شود — که **یگانگی روح زنده اش** در جایی دیگر است — چرا که وحدت مادی‌اش از یگانگی عینی **ماشین‌آلات** به مثابه‌ی سرمایه‌ی پایا و **هیولایی زنده** فرمان‌برداری می‌کند که به ایده‌ی علمی عینیت بخشیده است.» (ص. ۴۷۰)

با این حال، به دیده‌ی مارکس، روابط اجتماعی کنونی، کار را به «فراسوی محدودیت‌های محقر طبیعی» سوق می‌دهد، و از این رو، عناصر مادی گذار به روابط پس‌سرمایه‌داری را می‌آفریند؛ روابطی که در آن «رشد فردیتی غنی که هم در تولید و هم در مصرف، همه‌جانبه است، و از این رو، کار او نیز دیگر هم‌چون کار تجلی نمی‌یابد، بلکه به عنوان رشد کامل خود فعالیت.» (ص. ۳۲۵) در چنین روابطی «کاری که طی آن یک ماشین می‌تواند کار یک موجود انسانی را انجام دهد، متوقف می‌شود.» (همان) به عبارت دیگر، در چشم‌اندازی که مارکس رئوس کلی آن را در این‌جا به تصویر می‌کشد، با فراروی از روابط سرمایه‌دارانه، سرانجام زمانی فرا خواهد رسید

که کار برای **تولید مادی** — یا کار ضروری — به حداقل ممکن کاهش می‌یابد، ماشین جای‌گزین کار جسمانی می‌شود و «زمان آزاد — که هم زمان فراغت و هم زمان فعالیت‌های عالی است»، به آن چه مارکس «نوع جدید انسانی» می‌نامد، می‌انجامد. همان‌طور که او تأکید می‌کند، «هیچ چیز رازآمیزی در این امر وجود ندارد.» (ص. ۶۱۲)

برای درک مفهوم کار آزاد انسانی^۸ بازگو کردن نقد مفهوم کار نزد آدام اسمیت اهمیت شایانی پیدا می‌کند. مارکس با اشاره به اسطوره‌ی خلقت که «یهوه» در آن جا «آدم» را لعن می‌کند — «باید با عرق جبین خود کار کنی» — «آدم» اسمیت را که به جز این نوع «کار منفی» (بردگی، سرواژ و کار دستمزدی)، کار دیگری را نمی‌شناسد، به نقد می‌کشد و تصریح می‌کند که موانع بسیاری در برابر کار وجود دارد. اما فراروی از این موانع، «نفی یک وضعیت منفی» که همانا «یک فعالیت خلاق مثبت» است، «کنشی آزادی‌بخش است... که به مثابه‌ی خودتحقق‌یابی، عینیت‌یابی سوژه است، لذا آزادی واقعی است، که کنش آن دقیقاً همانا کار است.» (ص. ۶۱۱) از سوی دیگر، آن‌طور که فوریه ساده‌لوحانه تصور می‌کند، کار صرفاً هم‌سان تفرج و سرگرمی نیست. «یک کار واقعاً آزاد، به عنوان نمونه، آهنگ‌سازی، هم هنگام به دقت جدی است و نیازمند شدیدترین تلاش است.» (همان) [۸]

ماده‌ی خام، ماده‌ی بی‌شکل نزد مارکس^۹ صرفاً مصالح کنش شکل‌دهنده و هدف‌مند کار است. سرمایه در مقایسه با کنش‌گری کار محتوایی منفعل است. کاری که شکل‌دهنده است، هم خودش به مصرف می‌رسد و هم ابژه‌ای را که نسبت به شکل بی‌اعتناست به مصرف می‌رساند؛ در این فرآیند^{۱۰} «خودِ کار از شکل کنش به شکل ابژه در می‌آید، مادیت پیدا می‌کند. با تغییر دادن ابژه، شکل خود را نیز تغییر می‌دهد و از کنش به هستی تغییر می‌کند.» (ص. ۳۰۰) «کار آتش زنده‌ی شکل‌بخش است. به معنی گذرا بودن چیزها، بی‌دوامی و شکل‌یابی آن‌ها توسط کار زنده است.» (ص. ۳۶۱) «کار زنده در فرآیند تولید مواد و ابزار کار را به پیکره‌ی روح خود تبدیل و از این‌رو مرده را زنده می‌کند.» (ص. ۳۶۴)

اما در تولید سرمایه‌داری و روابط اجتماعی متناسب با آن، رشد فناوری و علم دقیقاً بر مبنای تولید کار مازاد و به واسطه‌ی تقسیم کار اجتماعی قابل حصول است. اما «علم که با ساختن ماشین‌آلات آن اجزای بی‌جان را وادار می‌کند تا هم‌چون یک روبات آگاهانه عمل کنند، در آگاهی کارگر زیست نمی‌کند، بلکه به مثابه‌ی قدرتی بیگانه، به سان قدرت ماشین، و از طریق ماشین بر او عمل می‌کند.» (ص. ۶۹۳) این ماشین دیگر هم‌سان آن

ابزاری نیست که پیش‌تر کارگر با مهارت و فعالیت خویش میانجی خود و مواد خام می‌کرد، بلکه با جذب قوانین مکانیک، کارگر را به یک فعالیت تجریدی محض محدود می‌کند. بدین سان، کل مهارت و دانش انباشته شده، نیروهای مولد عام ذهن اجتماع، که خود محصولی تاریخی است، جذب سرمایه می‌شود. «در ماشین‌آلات، دانش همچون یک بیگانه و امری بیرونی نسبت به کارگر پدیدار می‌شود.» (ص. ۶۹۵) با کاربرد قوانین مکانیکی و شیمیایی در فرآیند تولیدی که مستقیماً از علم ناشی شده‌اند، «کل علم به خدمت سرمایه گماشته می‌شود.» (ص. ۷۰۴)

آنچه در ابتدای این نوشته از آن به عنوان دشواری متن در تفکیک سرفصل‌های گذار از حال و آینده یاد شد، می‌تواند در این جا باعث سردرگمی شود. بنابراین باید مسیر حرکت اندیشه‌ی مارکس را با دقت دنبال کرد. هنگامی که مارکس می‌گوید با رشد صنعت بزرگ اتکای تولید به کمیت زمان کار کم‌تر شده و هر چه بیش‌تر به نیروهای عاملانی وابسته می‌شود که در خلال زمان کاری به جریان افتاده‌اند، چنین شرایطی را به دگرگونی مناسبات سرمایه‌داری مشروط می‌کند؛ هنگامی که دزدی کار بیگانه که مبنای جامعه‌ی کنونی است، برطرف شده باشد، و کار ضروری نیز با «نیازهای انسان اجتماعی سنجیده شود.» (ص. ۷۰۷)

برای سرمایه، نیروهای مولده و روابط اجتماعی — دو بعد رشد فردیت اجتماعی — صرفاً در حکم ابزاری برای تولیدند؛ ابزاری صرف برای تولید بر یک مبنای محدود. با دگرگونی این مبنای محدود، مبنای کاملاً جدید و عظیمی بنا نهاده می‌شود که «رشد آزاد فردیت‌ها» را به همراه می‌آورد. «به محضی که کار در شکل مستقیم آن به مثابه‌ی سرچشمه‌ی عظیم ثروت نفی شود، زمان کار معیار سنجش آن نبوده و نباید باشد.» (ص. ۷۰۳) آنگاه، «کاهش کار ضروری جامعه به حداقل، زمان آزاد شده را با رشد هنری، علمی و غیره افراد متناسب خواهد کرد.» (ص. ۷۰۶) این زمان آزاد شده به نوبه‌ی خود بر قدرت تولیدی کار که «عظیم‌ترین نیروی مولد است» اثر می‌گذارد و «تعارض انتزاعی» بین زمان کار مستقیم و زمان آزاد را برطرف می‌کند.

با نفی جامعه‌ی بورژوازی، هدف نهایی فرآیند تولیدی خود موجود انسانی در رابطه‌اش با جامعه خواهد بود. هر آن چه شکلی ثابت دارد، صرفاً وهله‌ای، وهله‌ای زوال‌یابنده، در حرکت اجتماع خواهد بود. حتی فرایند مستقیم تولید نیز وهله‌ای از آن خواهد بود. تنها سوژه‌ی شرایط تولیدی و روند عینیت‌یابی تولید، افرادی در رابطه‌ی متقابل با یکدیگر خواهند بود؛ حرکتی که طی آن افراد اجتماعی به همراه بازآفرینی جهان ثروت، در واقع در حال بازتولید خویش‌اند. اما افق تنگ‌نگرشی که به نام «مارکسیسم» به فراسوی تولید بلافصل مادی عبور

نمی‌کند، و در محدوده‌ی ضرورت صرف اسیر است، نه فقط قادر به درک رابطه‌ی متقابل عرصه‌ی ضرورت و آزادی نیست، بلکه حتی در درون عرصه‌ی ضرورت نیز، در فرایند گذار به اجتماع پس‌اسرمایه‌داری، به جز کار و مالکیت اشتراکی، از ادراک آنچه مارکس «جامعیت کار انسانی» می‌نامد، باز می‌ماند.

«در واقع، هنگامی که شکل محدود بورژوازی کنار گذاشته شود، ثروت چه چیزی است به جز پرورش مطلق پتانسیل‌های انسان، بدون هیچ پیش‌فرضی مگر تکامل تاریخی پیشین، که در این صورت کل این تکامل را، به تکامل کلیه‌ی توان‌مندی‌های فی‌نفسه‌ی انسان، به‌عنوان غایتی در خود، تبدیل می‌کند، بدون این که با معیاری از پیش تعیین‌شده قابل سنجش باشد. وضعیتی که او در آن خود را به‌طور کامل و نه تک‌ساختی، بازتولید می‌کند. کوشش‌های او بدان خاطر نیست که آن چه بوده است باقی بماند، بلکه در حرکت مطلق شدن است.» (ص. ۴۸۸)

یادداشت‌ها

[۱]. هم‌چنین بنگرید به نامه‌ی دیگری به لاسال در ۲۲ فوریه ۱۸۵۸، «چند ماه است که مشغول کار روی مراحل پایانی بوده‌ام، ولی کار به کندی پیش می‌رود، چون به محض این که از دست موضوعی که سال‌ها پژوهیده‌ای خلاص می‌شوی، جنبه‌های تازه‌ای از آن مکشوف می‌شود که نیازمند اندیشیدن بیش‌تر است.» (مجموعه آثار، ۲۷۰:۴۰) آنچه اکثر مارکس‌پژوهان به آن بی‌توجهی کرده‌اند این است که طرح کلی مارکس به آن شش کتاب ختم نمی‌شود. مارکس در ادامه‌ی همین نامه می‌گوید: «البته من نمی‌توانم از ملاحظاتی انتقادی درباره‌ی سایر اقتصاددانان خودداری کنم، به‌ویژه جدلی علیه ریکاردو... اما به‌طور کلی نقد و تاریخ اقتصاد سیاسی و سوسیالیسم موضوعات یک کتاب دیگر را شکل می‌دهند، و بالاخره رئوس تاریخی مختصری درباره‌ی تکوین و ارتباط بین مقولات اقتصادی یک کتاب سوم است.»

[۲]. بنگرید به نامه‌ی مارکس به انگلس (۲ آوریل ۱۸۵۸): «کل اثر به ۶ کتاب تقسیم شده است: ۱. در باره‌ی سرمایه؛ ۲. مالکیت زمین؛ ۳. کار دستمزدی؛ ۴. دولت؛ ۵. تجارت بین‌المللی؛ ۶. بازار جهانی.» (مجموعه آثار، ۲۹۸:۴۰)

[3]. Karl Marx, *Die technologisch-historischen Exzerpte* (ed. Hans-Peter Müller), Ullstein Verlag, Frankfurt am Main 1981 [1851 notebooks]; *Exzerpte über Arbeitsteilung, Maschinerie und Industrie* (ed. Rainer Winkelmann), Ullstein Verlag, Frankfurt am Main 1982 [1845 notebooks]

جهت آشنایی بیشتر با مضامین دفترهای مارکس در ۱۸۴۵ و نیز ۱۸۵۱ به لینک‌های «انستیتوی بین‌المللی تاریخ اجتماعی» مراجعه کنید: [لینک ۱](#) و [لینک ۲](#)

[۴]. برای نمونه نگاه کنید به نامه مارکس به کوگلمان، ۳۰ نوامبر ۱۸۶۷، (مجموعه آثار، ۴۸۹:۴۲)

[۵]. برای یکی از برداشت‌های معتبر، بنگرید به *فلسفه و انقلاب*، «دهه‌ی ۱۸۵۰: *گروندریسه*، آن زمان و اکنون»، ص ۱۱۸، اثر رایا دونایفسکایا، ترجمه‌ی حسن مرتضوی و فریدا آفاری، انتشارات خجسته، ۱۳۸۳. برای آشنایی با نظر نویسنده‌ی متن کنونی درباره‌ی ماشینیسیم، تقسیم کار و کار بیگانه در *کاپیتال*، لطفاً نگاه کنید به این مقاله در این [لینک](#).

[۶]. برای نمونه بنگرید به نظریه‌ی موشه پوستون: *Moishe Postone, Labor and the Logic of Abstraction* در این [لینک](#)

برای دیدگاهی که نقطه مقابل پوستون است، نگاه کنید به برونو گالی در این [لینک](#).

[۷]. متاسفانه در زبان فارسی نمی‌توان بین *work* به معنی کار مشخص و *labor* به معنی کار مجرد، به درستی تفکیک قائل شد.

[۸]. مارکس در جای دیگری در تبیین سرشت کار مولد و نامولد، که از زمان آدام اسمیت، بسیار مناقشه‌برانگیز بوده است، از قول سنیور می‌گوید: «آیا مسخره نیست که پیانوساز **کارگری مولد** است اما **نوازنده‌ی پیانو** مولد نیست، گرچه پیانو بدون نوازنده‌ی پیانو بی‌معنی می‌بود. اما دقیقاً همین‌طور است. پیانوساز **سرمایه** را بازتولید می‌کند، و نوازنده‌ی پیانو کار خود را با درآمد مبادله می‌کند. اما مگر نوازنده‌ی پیانو موسیقی تولید نمی‌کند و حس موسیقی ما را ارضاء نمی‌کند؟ چرا، بی‌گمان چنین می‌کند. کار او چیزی را تولید کرده است. اما مانند کار دیوانه‌ای که اوهام تولید می‌کند؛ کاری نیست که در معنای **اقتصادی کار مولد** باشد. **کار فقط با تولید ضد خود مولد می‌شود.**» (ص. ۳۰۵)

منابع:

- Marx, Karl, *Capital*, Volume 1, Vintage Books, NY. 1977.
- Marx, Karl, *Grundrisse*, Vintage Books, NY, 1973.
- Marx, Karl, Engels, Frederick, *Collected Works*, Volumes 40 & 41, Lawrence & Wishart, Electronic Book, 2010.